آدرس مقاله در پایگاه مجلات تخصصی نور: [مجله فرهنگ](http://www.noormags.com/View/Magazine/MagazineByChar.aspx?Intro=96) » [زمستان 1371 - شماره 13](http://www.noormags.com/View/Magazine/ViewArticles.aspx?NumberId=0) (از صفحه 81 تا 96)

URL : <http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=43537>

عنوان مقاله: درباره ویژگیهای تفسیر شنقشی (16 صفحه)

نویسنده : راشدمحصل، محمد تقی

**چکیده :**

**کلمات کلیدی :**

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 81)

تفسیرهای کهن فارسی، که بیشتر آنها در چند دهه اخیر انتشار یافته‏اند، علاوه بر اینکه کوشش فارسی زبانان را در برگردانیدن دانشهای دینی بدین زبان نشان می‏دهند، گنجینه باارزشی برای پژوهشهای زبانی نیز هستند.این متنهانه تنها ما را در شناخت صورتهای گذشته زبان یاری می‏دهند و کاربردهای دقیق بسیاری از واژه‏ها را به دست می‏دهند، که غالباً معنای مبهم واژه‏های فارسی میانه را نیز روشن می‏کنند.به جاست که واژه‏های این تفسیرها گردآوری و دسته‏بندی شوند و آنگاه تحلیهای ریشه‏شناسی و واژگانی در باره آنها انجام گیرد.

یکی از این دسته تفسیرها که گونه‏های کهن و جالبی از واژه‏های فارسی دارد، گزاره بخشی از قرآن کریم است که«تفسیر شنقشی»نامیده شده است که نه نام گزارشگر آن دانسته است و نه تاریخ نوشتن آن.امّا صورتهایی از واژه‏های فارسی دارد که برخی از آنها را در فارسی میانه و پاره‏ای دیگر را در گویشهای فارسی

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 82)

می‏توان یافت.چنین به نظر می‏رسد که در این گونه گزارشها، گزارشگر به دو جهت صورتهای گویشی را در تفسیر آورده است.یکی آنکه در برابر واژه قرآنی احتمالاً معادل دقیق فارسی ادبی را نیافته و دیگر آنکه مخاطبان او مردمی بوده‏اند که با این واژه‏ها، معنا و کاربرد آنها کاملاً آشنا بوده‏اند و تفسیر کننده در به کار بردن آنها اشکال و ایرادی نمی‏دیده است.

سیری کوتاه در این تفسیر آگاهیهایی به دست می‏دهد که تنظیم و طبقه‏بندی آنها می‏تواند مقدمه‏ای برای کارهای دقیقتر باشد:

الف)واژه‏هایین که مانند آنها را در نوشته‏های فارسی میانه می‏توان دید:

1.صورتی از فعل متعدّی در این تفسیر به کار رفته است که با فارسی نو و میانه هر دو اختلاف دارد، اما نزدیکی آن از نظر آوایی به فارسی میانه(پهلوی)بیشتر از فارسی نو است و آن افزودن-ایندیدن indidan یا endidan به ماده مضارع برای ساختن مصدر است 2 .ویراستار متن، این فعلها را متعدّی غیر قیاسی دانسته و فهرستی از آنها را در مقدمه(صفحه شصت و چهار)آورده است.این فعلها عبارت‏اند از:بارندید(بارانید)؛بربارند(بربارانید)؛بالندید(بالانید)؛برویندد (برویاند)؛بخیزندید(بخیزانید)؛بشنویدیدی و شنوندیدی(بشنوانیدی و شنوانیدی)؛بمیرندد(بمیراند)؛واگذراندیدیم(گذرانیدیم، عبور دادیم)و علاوه بر آنها آرمندیدن(آرامانیدن)(ص 235) 3 و...

باید پذیرفت که این شیوه ساختن فعل متعدی از گویش گزارشگر مایه گرفته است و پدیده‏ای تازه در زبان فارسی یا صورتی غیر قیاسی به شمار نمی‏آید.

2.واژه‏ها و ترکیبهایی نیز در کتاب دیده می‏شود که گونه نوشتاری و معنی آنها با فارسی میانه یکسان است:

-اَزَبَر(ص 135 و 178)؛اَزَوَر(ص 16):زَبَر، روی؛پهلوی:a.azabarهای آغازی چه جزء اصلی واژه باشد و چه نشانه نفی، در فارسی نو افتاده است.

-اُو(واو عطف و ربط)؛پهلوی:)d(u؛فارسی میانه ترفانی:wd ud؛ فارسی باستان:ut·؛اوستایی:uta.

بنا بر تحول طبیعی این واژه در فارسی نو باید u باشد و در سراسر این تفسیر نیز

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 83)

به همین صورت به کار رفته است نه چنانکه در فارسی امروز تلفظ می‏شود.

-پسوند-ایها ih· که در پهلوی اصلاً قیدساز و در نوشته‏های متأخر پهلوی نشانه جمع نیز هست(تحول یافته آن در فارسی نوهاست)در دو مورد به همان صورت پهلوی و در معنی جمع به کار رفته است:خواستیها(ص 19):خواسته‏ها؛ پهلوی:xw·stih·؛استیها(ص 153):هسته‏ها؛پهلوی:)h(astih·. 4

-برست:تهدید(ص 86)؛پهلوی:padist 6

-بی‏راهی:گمراهی(ص 128، 144، 166، 175):پهلوی:abe-r·hih: گمراهی، abe-r·h:گمراه. 7

-بی‏سامان‏کاران، بی‏سامانی و...:زنا کنندگان(ص 143، 184، 185، 186، 194 و...)؛فارسی زردشتی:ناسامانی. 8 سامان در زبان پهلوی به معنیمرز و سرحداست و بنا بر اینبی‏سامانیا بیسامان‏کارکسی است که حد و مرز شرعی را رعایت نکرده است.در همین تفسیربسامانبه معنیپارسا(ص 108، 110 و 147)وبسامانیبه معنیصلاح و پارسایی(ص 102)نیز به کار رفته است در گویش افضل‏آباد قیس‏آباد 9 بسومو)besomo(:متعادل، آنکه کار را با تعادل و طمأنینه انجام می‏دهدوکاربسومو کرد)k·r be somaherda(، کار را با طمأنینه لازم انجام دادنهنوز هم کاربرد دارد.

-بی‏نمازی:حالت ناپاکی زنانه(ص 43 و 44)؛فارسی زردشتی بی‏نمازی. 10

-پر پاک:مطهر(ص 185).ترکیبپُربا اسم یا صفت در پهلوی کار-بردهای گوناگون دارد که غالب آنها برگردان واژه‏های اوستایی به زبان پهلوی است و از آن جمله است:purr-oz:پر نیرو؛purr-hamjamanig:بسیار سخنگو؛ purr-dahisn:سخاوتمند؛purr-guftar:پر سخن؛purr-xwarrah:پر فرّه؛ purr-xwarrahih:پر فرهیو... 11

-تروش:ترش(ص 163)؛پهلوی‏tru)f(s:ترش.

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 84)

-جد:جز، بجزواژه در سراسر کتاب به کار رفته است.پهلوی judجدا، جز و به عنوان پیشوند کاربرد فراوان دارد.این jud در پهلوی بیشتر در برابر vi-اوستا آمده که خود پیشوندی است که معنیجدامی‏دهد. 12

-چربش:چربی(ص 175 و 176)، پهلوی carbist 13 و carbisn 14 : چربی، روغن. 15

-چشم رزد:حریص(ص 236):...اُو مرادر فتنه کنیزکان و می مه افکن کمن بس چشم رزدم.

واژه همچنانکه ویراستار متن گمان کرده است(پانویس صفحه 274)به معنیحریص و طماعاست.جزء اول ترکیب روشن است و جزء دوم آن ruzd نیز در پهلوی واژه شناخته‏ای است و معنی:حریصدارد، و ruzdih:آز، حرصدر فرهنگها آمده است 16 .در فارسی میانه ترفانی نیز به همین معنی و با املاء:rwzd و ruzdagih· 17 در معنی قیدآزمندانهنیز به کار رفته و از ویژگیهای دیو آز است. بنا بر اینچشم رزددر معنیحریص و پرخورکاربردی شناخته است.

-خنسند:خرسند(ص 238)؛پهلوی:hunsand.

-دروغزن:دروغگو(ص 158)؛پهلوی:drozanih و drozan 18 .

-دریاب:دریا(ص 26)؛پهلوی:dray·b.

-دلیور:دلیر، گستاخ(ص 24 و 218)؛املاء واژه در پهلوی dylywl 19 و dlyl است که املاء نخست diliwar و املاء دوم dilir خوانده می‏شود.

-زور:دروغ(ص 22)؛گوای زور:گواهی دروغ(ص 109)؛پهلوی:zـr و zـr-gugayih.

-سطبر:غلیظ، تیره(ص 92)؛پهلوی:stabrih؛غلظت، تیرگی. 20

-شوی:پیراهن(48)؛پهلوی:sabig:پیراهن مقدس، سدره. 21

-شوی:شوهر(ص 110)؛پهلوی:soy؛شویمند، شویمنده:شوهردار (ص 131 و 107).پهلوی soyomand.

-فرهختن، فرهنجیدن:آموختن(ص 143)؛پهلوی:frahixtan،

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 85)

frahanjidan:آموختن، ادب کردن.

-کیشدار:امت(ص 156)...ساخته می‏داریم هر کیشداری را کردار و سگالش و گفتارشان را.در تفسیر...زینّا لکل امةٍ عملهم(بخشی از آیه 108 سوره انعام).پهلوی:kesdar:دارنده دین غیر زردشتی، دین‏دار.

-گوشاسب:خواب(ص 166)؛پهلوی:bus·sp.

-مزگت:مسجد(ص 20)؛پهلوی:mazget.

-نسپاسی:ناسپاسی(ص 81)؛پهلوی:anaspasih. 22

-هم پدر:فرزندانی که از یک پدر اما از دو مادرند(ص 104)؛فارسی میانه ham-pid:؛فارسی باستان hamapit·.

-هم مادر:فرزندانی که از یک مادرند(ص 104)؛فارسی میانه:ham-m·d ؛فارسی باستان:ham·t·.

-هم خند:متّحد، هماهنگ، دست به یکی کرده(ص 82، 100، 118، 211، 212، 233) 23 ، جزء اول ترکیبهمپیشوند است و جزء دومخند صورت دیگری است ازجندوجندخود معربگُندپهلوی است پس ham-gundهمگروه، متفقمعنی می‏دهد. 24

-هنجیدن:کشیدن، برکشیدن:(ص 51)؛پهلوی:)·(hanjidan.

-هوسپاس(ص 158)؛هونیوش(ص 238).پیشوند hu به معنیخوب و نیکدر برابر dusبد و زشتدر فارسی نو و حتی میانه پیشوند غیر فعالی است و در واژه‏های معدودی دیده می‏شود امّا ترکیبهای:huspas)ih(نیک سپاسی hu-miyoxs 25 نیک نیوش، فرمانبرداردر پهلوی به کار رفته است.

ب)واژه‏های کهنی که خاص این تفسیر نیست امّا دلیل کهنگی متن است:

-افسوسو مصدرهای مرکبافسوس کردن، افسوس داشتن، و صفت فاعلیافسوس کندر معنی اصلی خودریشخند، مسخره؛پهلوی:afsos.

-اندوهگنگونه دیگری ازاندوهگینو صورتهای ترکیبیاندهگن بکردن، اندوهگن مکندا، اندوهگن نکندا 26 ؛پهلوی:andohgen.

-او باریدن:فرو بردن، بلعیدن؛پهلوی:obaridan.

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 86)

-بتر:بدتر؛پهلوی:wattar.

-بدادتر:عادلانه‏تر؛پهلوی:pad d·dtar.

-توخم:تخم؛پهلوی:tohm.

-خروه:خروس؛پهلوی:xroh.

-خوفت:خفت؛پهلوی:xwaftan,xwaft.

-خیم:خلق و خو؛پهلوی:xem.

-زوان:زبان؛پهلوی:uzwan.

-کو:که، چه کسی(در ترکیب کواند:که هستند)؛پهلوی:kـکه، چه کسی.

-هنبار:شریک؛پهلوی:hamb·z.

علاوه بر این عبارتهایی مانند:نیکوکار، نیکوسگال، نیکوگوی در برابر محسنین(ص 151)یادآور گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک مزدیستان و نیز عبارت پریان و جادوان و مردمانکه در تفسیر بارها به کار رفته است یادآور همین ترکیب در متنهای باستانی است.

ج)واژه‏های ناشناخته: 1.اندربنافتند(ص 215):نضربن‏الحارث را روز بدراندر بنافتند و بکشتند.ویراستار متن در پانویس ص 257 نوشته است:سیاق عبارت گویای این حقیقت است که نمی‏توان صورت حاضر را تصحیفی ازاندرنیافتندگرفت گرچه شایبهاندربیافتنددور از عبارت نیست.این توضیح قانع کننده نیست، اندربیافتندترکیبی رایج نیست.و معمولاً پس از پیشونداندربآغاری حذف می‏شود و در چنین حالی بایداندریافتندنوشته شود.

اندربنافتنددر اینجا گونه دیگری است ازاندرپنافتندو معنی آن سد کردند، به بند کشیدند، محاصره کردنداست.مصدرپنافتنبه معنی مورد بحث در کتابهای دیگر نیز به کار رفته است.از مصدر پنافتن در همین کتاب صورت پنامندنیز آمده است:...خدای گفت:و هرک کافر بود، روزی دهمش اندک مایه

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 87)

چندکی، آنگه فاپناممش فاعذاب آتش دوزخ(ص 22).

او یادداری آن وقت کی کید و مگر ساختند ترا اندر سرای ندوه کافران مکّه تا ترا اندر زندان پنامند یا اندر میان دیوار گیرند(ص 215)در اینجا معنی محصور کردن، بازداشتنبه خلاف آنچه گفته شده است(پانویس ص 271)با عبارت مناسبت دارد. 27

2.بدوسند.واژه دوبار در تفسیر به کار رفته است: «...زود بگیریم‏شان بعذاب و عقوبت از انجا کنه دانند و نه بدوسند»(ص 204).

«...او چه می‏پندارند و چه می‏بدوسند این کسها که دروغ سازند بر خدای» (ص 247).

ویراستار متن واژه را از مصدر«دوسیدن»گمان کرده‏اند(ص 280).مصدر دوسیدن معنایی متناسب با آنچه در این دو مورد آمده است، ندارد.«بدوسند»در اینجا به جای«بیوسند»به کار رفته است(با ابدال ی به د که در این تفسیر فراوان است)و «بیوسیدن»یعنی«انتظار داشتن، امید داشتن». 27

3.«وابراسته»:«گویند منافقان، عبد اللّه بن ابی و یارانش، ما وابراسته بودیم کار خویش از پیش این مصیبت»(ص 236)در برابر«قد اخذنا امرنا من قبل»(آیه 50 سوره توبه).در پانویس صفحه 304 نوشته شده است:«وابراسته بودیم، واپراسته بودیم واپیراسته بودیم(؟)».با توجه به اینکه در کتاب«وا»برابر«باز»در فارسی ادبی و«ب»آغازی برابر«W»فارسی میانه(«گ»فارسی نو)است بنا بر این واژه وابراسته برابر«باز ویراسته»(پهلوی:ab·z wir·stag)است که به معنی«بازآرایی، ترتیب و تنظیم مجدد»است و این معنی با«اخذنا»در آیه مورد نظر نیز مناسبت دارد.

د)رنگ گویشی کتب نیز چشمگیر است، به درستی روشن نیست که کتاب از گویش کدام منطقه متأثر است امّا واژه‏ها، ترکیبها و حتی شیوه جمله‏بندی تفسیر را می‏توان در گویشهای جنوب خراسان دید از آن جمله: 28

1.«دَ»برابر«در»در فارسی ادبی، در گویشهای جنوب خراسان به همین

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 88)

صورت و در همین معنی کاربرد دارد. 29 دَ خانه(ص 111)، دَنگر(ص 189)؛دَنص (ص 19)؛دگور(ص 162).در گویش افضل‏آباد، da xona، «در خانه، درون خانه»؛ da negar:«نگاه کن»؛da gur:«در گور، درون گور»؛da k·r:«لازم»؛da band: «در بند، گرفتار»؛dagesta«بازگشتن»؛da borda:«فرو بردن، در زمین فرو کردن»؛ da b·r kerda:«ظرف غذا را روی چراغ گذاشتن، درون لحاف یا تشک را از پنبه یا پشم پر کردن»و...کاربردهایی رایج‏اند.

2.«وا»معادل«باز»در فارسی ادبی.نگاهی به فهرست واژه‏های صفحه 304 تا 307 کتاب نشان می‏دهد که پیشوند مورد نظر کاربرد گسترده‏ای دارد.در برخی گویشهای جنوب خراسان از جمله افضل‏آباد، نیز این صورت کاربرد زیاد دارد و بسیاری از ترکیبهای کتاب را در این گویش به صورت زنده و فعّال می‏توان دید؛از جمله، واپوشیدن:«پوشیدن، پوشاندن»به همین معنی و به صورت v· pusida کاربرد دارد؛علاوه بر معنی یاد شده اختصاصاً به معنی«سقف زدن»نیز به کار می‏رود، xonar v· pusidan:«خانه را پوشیدند، سقف اتاق رازدند»؛v· basta: «وابستن، گوسفند یا بزی را برای پروار کردن در خانه نگهداشتن»؛v· dida:«وادیدن، چیز گمشده‏ای را پیدا کردن»؛v· seporda:«واسپردن، سفارش کردن»؛v· xarida: «واخریدن، خریدن»؛v· xonda:«واخواندن، دعوت کردن، خواندن»؛v· borda: «وابردن، آرد را رشته کردن، پول کسی را در قمار بردن»؛v· ham monesta:«واهم مانستن، به هم شبیه بودن»و از این گونه است واپس گشتن؛واگشتن؛وایاد آمدن؛ واپیش بردن؛وارسیدن، واایستادن و...

3.«وَر»معادل«بر»در فارسی ادبی.این پیشوند نیز در گویشهای منطقه بیرجند زنده است و کاربرد دارد.در زیر به چند مورد آن در گویش افضل‏آباد اشاره می‏شود:var avurda 30 :«ور آوردن، تخمین زدن»؛var omada:«ور آمدن»؛var basta:«بربسته، پیچیده و بسته شده»؛var p·sida:«ور پاشیدن، به هم ریخته»؛var gesta:«برگشتن»؛var nehada:«ور نهاده، آماده، برآمده»؛و...

4.شناسه ey برای دوم شخص فعل حال که در سراسر کتاب به کار رفته است. 31 از جمله، medidey:«می‏دیدید»؛biy·rey:«بیارید»؛bokoney:«بکنید»

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 89)

و...

5.کاربرد«-ش»در آخر سوم شخص مفرد فعل گذشته، مثلاً در برآوردش و بیرون آوردش(ص 176).در گویش افضل‏آباد و گویشهای منطقه بیرجند تا آنجا که می‏داند، این«-ش»در سوم شخص مفرد فعل گذشته بدون استثنا کاربرد دارد. 32

6.واژه‏های کهنه‏ای که صورتهایی از آنها در گویشهای خراسان دیده می‏شود فراوان است؛از آن جمله، په(ص 73 و...):پیه، گویش بیرجندpe)h(:گرده په (146)، گویش بیرجندgorda pe.نهل:«سوراخ»(ص 233)، گویش افضل‏آباد: noqol در ترکیب kol o noqol:«سمبه سوراخ».و همین گونه است هرگیز(ص بیست و نه)سه یک، چهار یک، شش یک و...

7.همسانی جمله‏های کتاب با گویشهای جنوب خراسان بدان حدّ است که گاه به نظر می‏رسد گویشور جنوب خراسان هم امروز این جمله‏ها را بر زبان جاری می‏کند.مثلاً جمله«واپیش ما آمدی یک یک تنها تهی و برهنه مادری زاد»(ص 153) را در گویش افضل‏آباد امروز چنین می‏گویند:

v· pis e ma? omadey yakyak tanh· lisk e madar z·d.

**ه)تحول آوایی**

کتاب نوشته‏ای صد در صد گویشی نیست که بتوان تحولات آوایی آن را بدقت طبقه‏بندی کرد و از روی آن به منطقه اصلی نویسنده تفسیر پی برد امّا به سبب تأثیری که از گویش محلی دارد می‏توان پاره‏ای از تغییرات آن را منظم کرد، از آن جمله است:

1.]vi[باستانی، که در فارسی نو به‏]go[تبدیل شده است، در این متن، به ]be[تبدیل شده است 33 :

{T

باستانی

میانه

نو

در این کتاب

vi+star

wistardan

گستردن بستردن

warzag

ورزا

برزا

wirawisn

گروش

بروش

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 90)

wazagy

وزغ

بزغ

wizand

گزند

بزند

T

2.]abe[دوره میانه، که در فارسی نو]bi[می‏شود، در این تفسیر]vi[است:

میانه نو در این کتاب

abe-d·dih

بی‏دادی

وی‏دادی

abebim

بی‏بیم

وی‏بیم

abec·ragih

بی‏چارگی

وی‏چارگی

aber·h

بی‏راه

وی‏راه

abez·r بیزار

ویزار

abe-niy·z

بی‏نیاز

وی‏نیاز

T واژه‏هایی که در فارسی نو با]b[آغاز می‏شوند نیز از این دسته به شمار می‏آیند مانند«ورنا»(فارسی نو:برنا)؛و خشایش(فارسی نو:بخشایش).

3.]p[باستانی که در فارسی میانه متأخر و فارسی نو به‏]fیا[]b[تغییر یافته، در این کتاب‏]v[است:

فارسی میانه

فارسی نو

در این کتاب

پازند

ab·d·nih

آبادانی

آوادانی‏د

·v·d·n

abzفdan

افزودن

اوزودن

avzفdan

abgandan

افگندن

اوگندن

avgandan

azabar

ازبر

ازور

avar

ab·yist

ابایست

اوایست

av·yist

awist·b

شتابد شتاود avist·v

ab·z

باز

وا

aw·z

T و از این گونه است، یاویدن؛«یابیدن»؛فریو:«فریب»؛بتاوند:«بتابند»؛بروایند: «بروبایند»؛بیاوان:«بیابان»؛دویر:«دبیر»؛تاوستانی:«تابستانی»؛چاروا:«چارپا»؛ نواید:«نباید»؛گور:«گبر»؛شیو:«شیب»؛اوارید:«اوبارید»؛لاوه:«لابه»؛میزوان: «میزبان»؛کاوین:«کابین»و...

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 91)

4.]y[میانی فارسی میانه که در فارسی نو به جای می‏ماند در این کتاب با«ذ» یا«د»نوشته شده است:

فارسی

این کتاب

آیی

آذی

افزایی

افزادی

بستایند

بستاذند

بیازماییم

بیازماذیم

بیوسیدن

بدوسیدن

پایه

پاده

جایگاه

جاذگاه

دایگان

داذگان

فرومایگان

فروماذگان

مایه

ماده

ناشایست

ناشاذیست

/T

5.]j[و]z[فارسی در این کتاب به‏]z[تبدیل شده است:آویژ:«آویز»؛بپژد: «بپزد»؛بژر 34 :«بزر»؛بژول:«بزول، بجول»؛تاژ:«تاز»؛کژ:«کج»؛کژاردن:«گزاردن»و...

6.a آغازی در برخی واژه‏ها به جای مانده است:ازور؛اسپاردن؛اسپرده؛ اشتر.

شواهد یاد شده در آن حد نیست که بتواند انتساب گویش نویسنده تفسیر را به یکی از گویشهای مشخص فارسی روشن کند امّا نزدیکی آن را به گویشهای منطقه خراسان بیان می‏کند.حذف«ذ»یا به قیاس فارسی امروز«د»از دوم شخص جمع پدیده‏ای نیست که خاص گویشهای منطقه ری یا نواحی نزدیک بدان باشد. 35 در گویشهای جنوب خراسان تا آنجا که می‏داند این ویژگی دیده می‏شود.

**پی‏نوشتها و مآخذ**

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 92)

1. گزاره‏ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنقشی، به اهتمام و تصحیح محمد جعفر یاحقی، (تهران:انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 2535).

2. این نوع مصدر در فارسی نو با افزودن«-اندن»یا«-انیدن»به آخر ماده مضارع یا اسم ساخته می‏شود و مصدر جعلی یا صناعی نامیده می‏شود.و در فارسی میانه با افزودن اینیدن enidan به ماده مضارع یا اسم به دست می‏آید.این شیوه فعل‏سازی یا مصدرسازی در زبانهای هند و اروپایی از دیرگاهن رایج بوده است.در اوستا از طریق افزودن-a یا-ya به اسم یا صفت مانند asa: راستی، asaya-:«با راستی به دست آوردن»؛nemah:نماز، nemahya:«نماز بردن، تعظیم کردن».و همچنین در سنسکریت(مانند namasya, rtaya).این نوع ساخت را اصطلاحاً Denominative گفته‏اند.

3. کاربرد این شیوه فعل متعدّی در متنهای فارسی میانه یکسان نیست، صورتهایی مانند xwarenidan:«خورانیدن»؛dawenidan:«دوانیدن»؛payd·genidan:«آشکار کردن»در غالب متنها به کار می‏رود امّا متن پهلوی«گزیده‏های زاد سپرم»در کاربرد این گونه مصدرها از دیگر آثار ممتاز است.کاربرد صورتهایی مانند r·nenidan:«راندن»؛rawenidan:«روان کردن»؛rosnenidan: «روشن کردن»و...ظاهراً خاص نویسنده این کتاب است.کار زارسپرم در این مورد با گزارشگر تفسیر مورد بحث همانندی دارد.با توجه به اینکه در این تفسیر i میانی با«ذ»یا«د»نوشته شده است می‏توان چنین پنداشت که i-در پسوند-enidan به«د»تبدیل شده است اما به سبب پشت هم قرار گرفتن دو d واکه میانجی i افزوده شده و پسوند indidan یا endidan(دانسته نیست که ی برای واکه i است یا e)حاصل شده است.

4. نیز مقدمه کتاب، صفحه سی و هشت.

5. مهرداد بهار، واژه نامه گزیده‏های زاد سپرم.(تهران:انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1351)، ص 43، 274 و 366.

6. در باره سه لغت کهنه فارسی احمد تفضّلی، فرخنده پیام، مجموعه مقالات تحقیقی علمی، یادگار نامه دکتر غلامحسین یوسفی(مشهد:انتشارات دانشگاه فردوسی، 1359)، صص 534-535.

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 93)

7. بهرام فره‏وشی، فرهنگ زبان پهلوی، چاپ سوم، (تهران:انتشارات دانشگاه تهران، 1358)، ص 42.

8. بهرام نوشیروان دابار، صد در نثر و صد در بندهش(بمبئی:1909)، ص 137.

9. روستایی در پنجاه کیلومتری جنوب بیرجند از روستاهای دهستان قیس‏آباد، بخش خوسف، شهرستان بیرجند.

10. صد در نثر و صد در بندهش، ص 103.

11. B.N.Dhabhar)ed(,Pahlavi Riv·yat,)Bombay : 3191(,pp.331-431.

B.T.Anklesaria)ed.(,Zand-i vohumam Yasn )Bombay : 7591(,p.96.

12. E.Benvenist,que signifie videvdat?,W.B.Henning Memorial Volume, )Lon- don: Asia Majar Library, 0791(, pp.73-24

13. زند بهمن یسن(مذکور در یادداشت شماره 11)، ص 47.

14. فرهنگ زبان پهلوی، ص 116.

15. این es بازمانده پسوند-isn پهلوی است که گونه دیگر آن-ist است(این-ist را نباید با پسوند سازنده صفت عالیی که از-ista باستانی منشأ می‏گیرد و در واژه«بهشت»فارسی و مانند آن بازمانده است، اشتباه کرد).هر دو گونه این پسوند می‏تواند اسم، اسم مصدر یا صفت بسازد.

W.Geiger, und E.Kuhn, Grundriss der iranischen philologie, 1Band,2Abteilung )strassburg, 4791(,p.281.

به طور کلی پسوند-isn وقتی به ماده مضارع افزوده شود و در فارسی میانه نشانه اسم مصدر است و در معانی زیر کاربرد دارد:الف-اسم معنی میسازد مانند xwarisn:«عمل خوردن».ب-به عنوان صفت همراه با ضمیر در حالت غیر فاعلی، به معنی الزام و اجبار مانند u.m...·n van brinisn«من باید آن درخت را ببرم».ج-گاه به عنوان صفت یا اسم به کار می‏رود و در این مورد در زبان پهلوی غالباً با پسوند ig یا ih می‏آید مانند abayisnig:«بایسته»، xwarisnih: «خوردن».د-همراه با صفت مفعولی مانند bastisn«باید بستن».

H.S.Nyberg, A Manual of Pahlavi, )Wiesbaden : 4791(, p.182.

و برای سابقه این پسوند در دوره باستان

E.Benveniste, les infinitifs avestiques,)Paris: Maisonneuve, 5391(,pp.501-701.

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 94)

16. فرهنگ زبان پهلوی، ص 492 و نیز D.N.Mackenzie, A Concise Pahlavi Dictionary, )London: Oxford University Press, 1791(, p.37.

17. واژه نامه گزیده‏های زاد سپرم، ص 283.

18. فرهنگ پهلوی مکنزی(یاد شده در یاد داشت 16)، ص 28.فارسی باستان: draujana-

19. فرهنگ پهلوی مکنزی(یاد شده در یاد داشت، 16)ص 26.

20. واژه نامه گزیده‏های زاد سپرم، ص 339.

21. فرهنگ زبان پهلوی.ص 529.فرهنگ پهلوی مکنزی، ص 78 و نیز پانویس صفحه 288 تفسیر.

22. فرهنگ زبان پهلوی، ص 22.«ن»در واژه«نسپاسی»بازمانده-an نفی است و با «نا»نفی در فارسی نو ارتباطی ندارد.

23. «واژه نامه تفسیر»، ص 309.

24. تبدیل«گ»به«خ»در واژه‏های دیگر نیز دیده می‏شود واژه«ستیخ»و«ستیغ»به معنی «قلّه»در صورت باستانی steg است و واژه«سوراخ»در پهلوی sulag.گرندوریس(یاد شده در یادداشت 15)، ص 66.

25. فرهنگ زبان پهلوی، ص 290 و واژه نامه گزیده‏های زاد سپرم، ص 39.

26. «واژه نامه تفسیر»، ص 258.

27. برای هر دو مورد مقاله نگارنده«در باره چند واژه کهن فارسی»در نامگانی علی سامی جلد دوم(زیر چاپ).

28. گونه‏های گویشی یاد شده در این بخش همگی از گویش افضل‏آباد(یاد شده در یادداشت 9)است که نگارنده خود از گویشوران آن به شمار می‏آید.

29. در مورد این ویژگی و کاربردهای آن در متنهای ادبی و گویشهای دیگر خراسان بویژه گویش بخارایی احمد علی رجائی، پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی(تهران:انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1353).ص هفتاد و نه و هشتاد.نیز مقدمه کتاب ص بیست و چهار.

30. «واژه‏نامه تفسیر»، ص 307.

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 95)

31. این نکته را ویراستار متن به عنوان حذف«د»از ضمیر دوم شخص جمع یاد کرده‏اند. صفحه بیست و سه.

32. این«ش»در منتهای ادبی فارسی قرنهای نخستین اسلامی رواج داشته است و آن را «شین فاعلی»یا زاید دانسته‏اند.نگاه کنید به لغت‏نامه، حرف«ش»، ص 10.

در متنهای فارسی میانه نیز این مورد کاربرد داشته است؛از جمله در زند بهمن یسن بارها به کار رفته است guft - is ohrmazd در برابر اوستایی:؛به زند بهمن یسن (یاد شده در یادداشت شماره 11)، ص 3، 7، 10، 12 و...

33. واژه‏های نقل شده از فهرست غالباً در واژه‏نامه پایان تفسیر در ردیف الفبایی خود آمده‏اند از این رو شماره صفحه متن در جلو آنها یادداشت نشده است.

34. واژه«بژر»همان طور که ویراستار متن تفسیر حدس زده‏اند با«بجر»به معنی«گرز» ارتباط دارد(ص 266).در اوستا vadar:«سلاح برای کشتن»وvazra:«گرز»هر دو آمده است. واژه اخیر در فارسی میانه vazr و در فارسی نو«گرز»شده است.«بژر»در این کتاب می‏تواند تحول یافته یکی از این دو صورت اوستایی باشد(با توجه به تبدیل v باستانی به»b«و»z«به»z«که در این کتاب دیده می‏شود)و بنا بر این از«بژرجستن»و«بژرجوی»با گسترش معنی می‏تواند «خصومت»و مانند آن اراده شود.

35. علی اشرف صادقی، «تحول پسوند حاصل مصدر از پهلوی به فارسی»، مجله زبانشناسی، س 7، ش 1(بهار و تابستان 1369)، ص 87.

فرهنگ » شماره 13 (صفحه 96)

پایان مقاله